

دورسنامه فقه

کتاب زکات

درس خارج فقه آیت الله هاشمی شاهرودی

(۱)

اشاره:

متن حاضر، صورت تحریر یافته سه جلسه آغازین درس خارج فقه حضرت آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی است که در سال تحصیلی ۱۳۸۸-۸۹ در شبستان امام خمینی حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) القاء شده است. مجله فقه اهل بیت (ع) از دو منظر معرفتی و روش شناختی، تصمیم به انتشار این سلسله دروس گرفته است: هدف نخست، تعمیم استفاده از محتوای علمی و نکات بکر و بدیع فقهی است که در مطاری این مبحث وجود دارد. هدف دوم که نگاه روش شناختی دارد، آشنایی خوانندگان غیر حوزوی مجله با کیفیت و روش عمومی دروس خارج فقه و آشنایی خوانندگان حوزوی با روش خاصی است که در این درس از حیث ترتیب و اهمیت سنجی مباحث و زمینه سازی برای طرح عناوین و مباحث جدید در مدار بحث های سنتی فقه، و نیز چگونگی کاربرد ادله فقهی و نسبت سنجی میان آنها به کار

گرفته شده است. بنا داریم این سلسله دروس را در حد میسر به صورت منظم و متوالی در شماره‌های آتی مجله منتشر کنیم، باشد که گاهی در مسیر ترویج و اعتلای فقه بی همتای آل محمد (ص) باشد. در تدوین و تحریر این متن در حد توان کوشیدیم که شیوه بیان و اتقان کلام استاد حفظ شود، در عین حال اگر احیاناً در عبارات متن قصوری به چشم آید قطعاً از قلم ماست. سیدمرتضی تقوی

*

در روز شروع مناسب است ابتدا تیمناً و تبرکاً حدیثی را از امام صادق (ع) درباره طالب علم و فضائل علم بیان کنیم، امیدواریم بتوانیم لااقل برخی از این فضائل را در خودمان محقق سازیم. این حدیث را مرحوم امام (ره) در کتاب چهل حدیث از کتاب فضل العلم اصول کافی، باب نوادر، حدیث دوم از ابی ابصیر نقل و شرح کرده است:

قال: سمعتُ أبا عبد الله (ع) يقول كان أمير المؤمنين يقول: يا طالب العلم ان العلم ذو فضائل كثيرة فرأسه التواضع، وعينه البرائة من الحسد، وأذنه الفهم، ولسانه الصدق، وحفظه الفحص، وقلبه حسن النية، وعقله معرفة الاشياء والامور، ويده الرحمة، ورجله زيارة العلماء، وهمته السلامة، و حكمته الورع، ومستقره النجاة، وقائده العافية، ومركبه الوفاء، وسلاحه لين الكلمة، وسيفه الرضا، وقوسه المداراة، وجيشه محاورة العلماء، وماله الأدب، وذخيرته اجتناب الذنوب، وزاده المعروف، وماؤه الموادة، و دليله الهدى، و رقيقه محبة الاخيار.^۱

حدیث بسیار جالبی است، ان شاء الله خود شما در تک تک این فضائل و فقره‌هایی که در این حدیث ذکر شده تأمل و استفاده خواهید کرد.

متن محور بحث ما کتاب زکات عروة الوثقی مرحوم سید محمد کاظم یزدی

۱. اصول کافی، ج ۱، باب نوادر، ح ۲، ص ۴۸.

است. عروة در ابوابی که متعرض شده کتاب جامعی است، بحث زکات آن هم بحث بسیار مفید و کامل است.

علت انتخاب این بحث برای موضوع درس، اهمیت بحث زکات است که متأسفانه امروز کمتر به آن توجه شده و شاید در برخی از جوامع اسلامی مغفول‌عنه واقع شده است. نکته دیگر در انتخاب این بحث آن است که در فروع و لابه لای مباحث زکات از جمله در زکات نقدین یا زکات مال التجارة، بحث‌های اقتصادی خوبی قابل طرح است. مثلاً به مناسبت بحث زکات نقدین، شایسته است به مباحثی چون ماهیت نقد یا پول و نقش پول در نظام اقتصادی پرداخته شود. هم چنین در بحث زکات مال التجارة به عنوان یکی از مالیات‌های اسلامی، مباحث مهمی قابل طرح است که به نظر می‌رسد باید این مباحث به تدریج وارد بحث‌های خارج حوزه شود. نکته سوم، شخصی است؛ چون ما بحث خمس را حدود ۲۰ سال پیش در مدرسه فیضیه به پایان رساندیم و در دو جلد چاپ و منتشر شد، با توجه به سنخیت مباحث خمس و زکات مناسب است این دو بحث متعاقب هم مطرح شوند.

* * *

مرحوم سید می‌فرماید: «کتاب الزکاة: التی وجوبها من ضروریات الدین و منکره مع العلم به کافر، بل فی جملة من الاخبار آن مانع الزکاة کافر». کلمه زکات از نظر لغوی به دو معنا آمده است: به معنای نمو و رشد و ازدیاد مال و به معنای تزکیه و پاکی از آلودگی‌ها. تزکیه نفس هم از همین معنای دوم اخذ شده است، تعبیر «کُلُّ یابس زکی» هم که در باب طهارت آمده به همین معناست. معنای اصطلاحی و شرعی زکات هم مشخص است.

در ابتدا مرحوم سید این بحث را مطرح کرده که وجوب زکات از ضروریات است، پس منکر آن با علم به ضروری بودن آن، کافر است. اینکه زکات از ضروریات دین است روشن است؛ زیرا آیات زیادی در باره زکات آمده است و از

ابتدای شریعت اسلام در قرآن و روایات و سیره پیامبر و ائمه بر آن تأکید شده و تقریباً همواره مقرون با وجوب صلاة ذکر شده و از این رو وجوب آن مانند وجوب نماز از ضروریات دین است. البته همه تفصیل‌ها و شرایط و اقسام آن ضروری نیست، اگر چه برخی از آنها هم شاید ضروری باشد.

اما اینکه ایشان متذکر شده منکر ضروری، کافر است، جای بحث تفصیلی آن اینجا نیست، بلکه در کتاب الطهارة است. در آنجا مرحوم سید به مناسبت بحث از نجاست کافر، وارد مصادیق کافر شده که شامل کتابی و غیر کتابی می‌شود تا می‌رسد به منکر ضروری و غلاة و نواصب و امثال آنها. و لذا ورود مجدد در این بحث، تکرار است، پس با صرف نظر از آن، فقط اجمالاً اشاره می‌کنیم که اقوال در مسئله «کفر منکر ضروری» را می‌توان به چهار قول برگشت داد:

قول اول: که اوسع اقوال است: انکار ضروری حتی بدون علم به اینکه ضروری است، موجب کفر است.

قول دوم: منکر ضروری در صورت علم به ضروری بودن، کافر است، ولی اصل آن است که همه به ضروریات دین علم دارند، پس احراز دیگری لازم نیست. **قول سوم:** همان قول قبل است ولی مشروط به احراز اینکه منکر، عالم به ضرورت باشد.

قول چهارم: این قول از مرحوم شهید صدر است. از سخنان ایشان استفاده می‌شود که دو نوع اسلام و کفر داریم: اسلام و کفر واقعی و اسلام و کفر عنوانی. کسی که خود را منتسب به دینی مثلاً دین اسلام می‌داند و آن را به عنوان دین خودش پذیرفته است، گرچه ممکن است در اعتقاداتش عقاید کفرآمیزی هم داشته باشد، ولی چون خود را متدین به آن دین می‌داند و انتساب به آن را قبول دارد، متدین به آن دین محسوب می‌شود. به عبارت دیگر تا عنوان دین اسلام را از خود نفی نکنند محکوم به اسلام است. در باب کافر نیز چنین است، مشرک و کافر

عنوانی با مشرک و کافر واقعی فرق دارد. شهید صدر آیات و روایاتی را که در باب برخی از اعتقادات اهل کتاب آمده و از آنها تعبیر به کافر شده است حمل بر کفر و شرک واقعی می‌کند. در عین حال در قرآن کریم، اهل کتاب به عنوان مشرکین مطرح نشده‌اند، بلکه مشرکین، قسیم اهل کتابند.^۲ ایشان می‌گویند مقصود از عنوان مشرک که در قرآن آمده کسانی‌اند که شرک و بت پرستی را دین خودشان قرار می‌دهند و لذا مراد از مشرک در این آیات شرک و کفر عنوانی است که بر اهل کتاب - یهود و نصارا و مجوس - صادق نیست. آنها از ادیان توحیدی محسوب می‌شوند به این معنا که یک فرد مسیحی خود را مشرک نمی‌داند، بلکه خود را موحد و خدا پرست می‌داند، اگر چه در برخی اعتقاداتش مانند اعتقاد به تثلیث، شرک هم نهفته باشد که شرک واقعی است. در مورد اسلام هم همین گونه است، کسی که خود را منتسب به یکی از فرق اسلام می‌داند، ممکن است اعتقادی هم داشته باشد که آن اعتقاد به انکار یکی از مسلمانات دین منتهی شود، ولی خودش را مسلمان می‌داند و اسلام را به عنوان دین خود قبول دارد. این شخص متحلل به اسلام است و اسلام عنوانی دارد و آثار طهارت و حرمت بر وی بار می‌شود؛ زیرا این آثار دایر مدار اسلام عنوانی است، نه اسلام واقعی. طبق این قول، منکر ضروری اگر اصل اسلام و ایمان و اصول دین را قبول داشته باشد مسلمان است، اگر چه، چیزی را انکار کند که مستلزم انکار یکی از ضروریات باشد، پس مجرد استلزام کافی نیست. تفصیل بحث این چهار قول، محول به کتاب الطهارة است.

مرحوم سید، سپس می‌فرماید: «بل في جملة من الاخبار ان مانع الزكاة كافر»؛ یعنی نه فقط منکر زکات کافر است، بلکه کسی که زکات را منع کند هم کافر است. این مطلب در بعضی از روایات آمده است، مثلاً در روایت ابی بصیر از ابی عبدالله (ع) آمده است: «من منع قیراطاً من الزكاة فليس بمؤمن ولا مسلم»، در

۲. «ما یؤد الذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین...»، بقره آیه ۱۰۵.

روایات دیگر آمده است: «فلیمت إن شاء یهودیاً أو نصرانیاً»^۳. شاید تعبیر به منع، اشعار به این دارد که گویا شخص مانع زکات، یک نوع عناد و دشمنی با این فریضه دارد یا معتقد به استحلال زکات است. لیکن فقها گفته اند که اطلاق کفر در این روایات مجازی است و مقصود از آن کفر اصطلاحی نیست و این تعبیر در موارد بسیاری آمده است؛ مثلاً در آیه حج آمده است: «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً فمن کفر...» که بر تارك حج، عنوان کفر اطلاق شده است و در روایات هم درباره تارك الصلاة و تارك الحج گفته شده است: «یموت کافراً». پس این تعبیرها درباره تارك فرایض دیگر هم آمده است و حمل بر اهمیّت آن فرایض می شود و قرائنی هم در ذیل آنها آمده که مقصود از کفر، ملت کفر نیست، بلکه مقصود این است که این فریضه آنقدر مهم است که کسی که آن را انجام ندهد در حال انتقال به آخرت، کافر می میرد، وقتی می میرد بدون اقرار کامل به اسلام از دنیا خواهد رفت و آن توفیق را نخواهد داشت که با شهادتین از دنیا برود. در حقیقت این اطلاق کفر در مقابل ایمان است، نه در مقابل اسلام، همچنان که کفر در مقابل شکر هم اطلاق شده و لذا کفران نعمت در مقابل شکر نعمت آمده است و کفر در ذیل آیه حج، حمل بر آن شده است.

بحث دیگری هم در اینجا مناسب است و روایات هم متعرض آن شده اند و آن این که آیا در اموال، غیر از خمس و زکات، حق مالی دیگری هم قرار داده شده است، یا آنچه در اسلام تشریح شده فقط همین دو حق مالی خمس و زکات است؟ البته مشهور بلکه مسلم و اجماعی است که در اسلام واجب و حق مالی عام دیگری غیر از خمس و زکات نیست، ولی از برخی روایات و آیات، خلاف این استفاده می شود. ظاهر بعضی آیات این است که حقوق مالی دیگری غیر از خمس و زکات در اموال اغنیاء قرار داده شده است؛ مثلاً در باره غلات و زراعت آمده است: «وأتوا

۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ابواب ماتجب فیہ الزکاة، ح ۵۳، ص ۳۲ و ۳۳.

حقه یوم حصاده» و دربارهٔ مطلق اموال آمده است: «و فی أموالهم حقٌ معلومٌ للسائل والمحروم» و در آیات دیگری آمده است: «و یقرضون الله قرضاً حسناً» و امثال آنها. اگر تنها این آیات بود شاید می شد گفت که مقصود آنها اشاره به همان حق واجب مالی زکات یا خمس است که در آیات دیگر به تفصیل آمده است، ولی در ذیل این آیات، روایاتی آمده است که تصریح می کند مراد این آیات غیر از زکات است. مثلاً در مورد آیه «وآتوا حقه یوم حصاده»^۴ روایات متعددی آمده است که صاحب وسائل باب سیزده از ابواب زکات غلات را به آنها اختصاص داده، از جمله:

صحيحه زراره و محمد بن مسلم و ابو بصير كلهم عن ابي جعفر في قول الله عزوجل "وآتوا حقه يوم حصاده"، فقالوا جميعاً: قال ابو جعفر (ع): «هذا من الصدقة تعطى المسكين القبضة بعد القبضة و من الجذاذ الحفنة بعد الحفنة حتى يفرغ ...»؛^۵

وقتی که دارید غلات خود را جمع آوری می کنید از هر مقدار که درو کردید قبضه ای هم به فقیر بدهید و از هر مقدار که برداشت می کنید مشتی هم به فقیر بدهید.

در روایت معاویه بن شریح آمده است:

قال: سمعت ابا عبد الله يقول: «في الزرع حقان حقٌ تؤخذ به و حقٌ تعطيه، قلت: و ما الذي أؤخذ به؟ و ما الذي أعطيه؟ قال: أمّا الذي تؤخذ به فالعشر و نصف العشر، و أمّا الذي تعطيه، فقول الله عزوجل: "وآتوا حقه يوم حصاده"، یعنی من حضرتك الشيء بعد الشيء و لا أعلمه إلا قال: الضغث ثم الضغث حتى يفرغ»؛^۶

۴. انعام، آیه ۱۴۱.

۵. وسائل الشیعه، ج ۹، باب ۱۳ از ابواب زکات غلات، ح ۱، ص ۱۹۵.

۶. همان، باب ۱۳ از ابواب زکات الغلات، ح ۲، ص ۱۹۶.

در زراعت دو حق است، حقی که از تو می ستانند و حقی که خود می دهی .
حقی که از تو می ستانند همان زکات است و حقی که خود باید پردازی مفاد
این آیه است : «و آتوا حقه یوم حصاده» یعنی وقتی زراعت را برداشت می کنی
هر کسی از فقرا نزد تو حاضر شد باید مقداری به وی بدهی .

در روایات دیگر، ذیل آیه «و فی أموالهم حقٌ معلومٌ للسائل و المحروم» که
مرحوم صاحب وسائل آنها را در باب هفتم از ابواب «ما تجب فیہ الزکاة» گرد
آورده، از جمله در روایت سماعة بن مهران آمده است :

عن أبي عبد الله (ع)، قال: ولكن الله عزوجل فرض في اموال الاغنياء حقوقاً
غير الزكاة، فقال عزوجل: «والذين في اموالهم حقٌ معلومٌ للسائل
والمحروم» فالحق المعلوم غير الزكاة و هو شيء يفرضه الرجل على نفسه في
ماله يجب عليه ان يفرضه على قدر طاقته و سعة ماله فيؤدى الذي فرض على
نفسه ان شاء في كل يوم و ان شاء في كل جمعة و ان شاء في كل شهر.^۷

ممکن است بدواً به نظر برسد که ظاهر برخی از این روایات وجوب است،
ولی بدون شک مقصود از آنها تشریح فریضه دیگری نیست، بلکه یا اشاره به همان
زکات و صدقه واجب است و یا مقصود استحباب انفاق های ذکر شده است . اگر
حق مالی دیگری غیر از زکات و خمس به نحو وجوب و لزوم در اموال ثابت بود،
این حق در سیره متشرعه و در فقه اسلامی بروز می یافت و مسلم می شد . نمی شود
یک واجب مالی دیگری در اسلام باشد و در آیات هم بیان شده و روایات فراوانی
هم در باره اش آمده باشد، آن گاه نه تنها مسلم نباشد بلکه تقریباً عکس آن مسلم
باشد، تا جایی که می توان گفت یکی از مسلمت مذهب و شاید اسلام این باشد که
غیر از خمس و زکات فریضه مالی دیگری نیست . بنابراین، باید این آیات و روایات
حمل بر استحباب شود، البته استحباب صدقات و انفاق اموال به فقرا - علاوه بر
۷ . همان، باب ۷ از ابواب ماتجب فیہ الزکاة، ح ۲، ص ۴۶ .

زکات و خمس - هم از مسلمات است و روایات و آیات بر آن تأکید دارند .
 اصل این جواب درست است ، ولی مشکلی که دارد این است که دلالت
 بعضی از این روایات خیلی قوی است که اگر در حد وجوب نباشد باید حمل بر
 استحباب مؤکد و یا وجوب فی الجمله شود .

بعضی هم گفته اند : این آیات قبل از تشریح زکات بوده است و با تشریح زکات
 در آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ» که در مدینه نازل شده ، آن آیات که
 در مکه نازل شده بود ، نسخ شده است . آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ ... » در مدینه نازل
 شده و پیامبر اکرم (ص) هم یک سال به اغنیا فرصت داد ، سپس بعد از رمضان سال
 بعد از آنان زکات گرفت . این آیه ناسخ آیات قبلی و یا مفسر آنهاست ، آنها کلی بوده
 و با نزول این آیه در مدینه ، اندازه زکات مشخص شده و ما عدای آن الزامی نیست .
 این توجیه هم پذیرفتنی نیست ؛ زیرا روایاتی در بیان حکم همان آیات سابق ،
 از ائمه (ع) که بعد از عصر تشریح زندگی می کردند ، وارد شده است و این با نسخ
 سازگار نیست ؛ اگر منسوخ بود معنی نداشت امام صادق (ع) حکم منسوخ را بیان
 کند . لذا با نسخ نمی شود این اشکال را حل کرد .

ممکن است گفته شود که این آیات و روایات ناظر به اصل تأمین اجتماعی و
 مسئولیت عمومی جامعه نسبت به فقرا و توزیع عادلانه ثروت است ، اعم از وجوب
 و استحباب و اعم از اینکه حاکمیت به شکل اخذ زکات یا مالیات ، آن را انجام دهد
 و یا خود اشخاص اقدام کنند . در حقیقت این آیات و روایات هر دو بخش تأمین
 اجتماعی از طرف دولت و از طرف مردم را که از آن به تکافل اجتماعی تعبیر
 می شود ، بیان می کنند .

شروط وجوب زکات : «و یشرط فی وجوبها أمور» . صاحب عروه در اینجا
 شش شرط را بیان می کند که شروط زکات مال است ، اما زکات فطره که زکات ابدان
 هم از آن تعبیر شده است در فصل مستقلی می آید و شروط آن با شروط زکات مال

فرق دارد. ایشان تبیین شروط زکات مال را از بلوغ، عقل، حریت و ... شروع کرده‌اند، ولی مناسب بود که قبل از این شروط، شرط دیگری را که در رتبهٔ اسبق از این شروط است بیان می‌کردند، گرچه بعضی از فقها مانند صاحب جواهر به مناسبت بحث از عدم تعلق زکاة به وقف، اجمالاً به این شرط اشاره کرده‌اند، ولی فقها عموماً آن را به عنوان شرط ذکر نکرده‌اند. شرط اول زکات اموال این است که مال، باید مال خاص باشد؛ یعنی زکات در اموال شخصی واجب است نه اموال عمومی. مالکیت مالی که متعلق زکات می‌شود باید مالکیت خصوصی باشد و اموال عام متعلق زکات نمی‌شود. مانند خود زکات که ملک عنوان فقر است و خمس که نصف آن ملک امام و نصف دیگرش ملک فقراست و یا همهٔ آن ملک امام است. همچنین مانند انفال که مالک آن، عنوان امامت است یا اموال عامه مثل ارض خراج که مالکش عموم مسلمین هستند و یا موقوفات عامه و یا عناوینی که امروز وجود دارد مانند اموال شهرداری‌ها که مال عنوان شهروند است و مال شخص نیست. البته مقصود ما از مالک خاص، شخص حقیقی در مقابل شخص حقوقی نیست، این تقسیمی دیگر در مالک است که منقسم می‌شود به شخص حقیقی و شخص حقوقی. شخص حقوقی گاهی ممکن است، افراد خاص باشند؛ مثل شرکت‌های سهامی که شخصیت حقوقی اند ولی مالک آنها، افراد خاصی هستند که در این شرکت سهم دارند، بر خلاف شرکت‌های دولتی که مال عام است. پس مقصود از ملکیت خاص، شخصیت حقیقی نیست، بلکه مقصود آن است که مالک آن مال، چه عنوان حقیقی باشد و چه حقوقی، مالک خصوصی باشد نه عمومی. همان‌طور که گفتیم، رتبهٔ این شرط قبل از شرایط دیگر است؛ چون وقتی گفتیم زکات فقط به مال «افراد» تعلق می‌گیرد، آن وقت نوبت طرح شرایط دیگر می‌رسد که این فرد مالک باید بالغ باشد، عاقل باشد و شرایط دیگر. پس ابتدا، مال باید مال فرد باشد تا متعلق زکات واقع شود و اگر مال عام بود زکات در آن نیست و شرایط

بلوغ و عقل و شرایط دیگر تنها در مالکیت مال خاص معنی دارد.

اما چرا اموال عمومی متعلق زکات نیست؟ دو دلیل دارد:

دلیل اول، قصور مقتضی است: یعنی ادله تشریح زکات، ظاهر در تعلق زکات به اموال افراد مکلفین است نه اموال عامه. موضوع ادله تشریح زکات - مخصوصاً آیاتی که به لسان تکلیف است - اموال افراد مکلفین است و توجه به فرد دارد، در آیاتی هم که ناظر به حکم وضعی است مانند «خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم»؛ ضمیر «هم» ظاهر در افراد است نه در جهات عامه. همچنین در باب خمس نیز همین بیان وجود دارد: «واعلموا أنّما غنمتم من شيء...». ظاهر این تعبیرات مال خصوصی افراد است و لذا اطلاقی برای اموال عمومی ندارد، پس خود ادله تشریح زکات قاصر از شمول اموال عمومی است.

دلیل دوم: در روایات تصریح شده است که «جعل الله الزكاة في أموال الاغنياء للفقراء»، تعبیر «أموال الاغنياء» ظاهر در مال افراد و مالکیت خصوصی است. در بعضی روایات هم تصریح شده که در اموال عمومی زکات وجود ندارد؛ مانند مرسله معروفه حماد که در خمس آمده: «لا زكاة في الخمس» و یا «ليس على مال الامام زكاة».

شروط اول، بلوغ: «الاول: البلوغ فلا تجب على غير البالغ في تمام الحول فيما يعتبر فيه الحول».

بلوغ، شرط اول وجوب زکات ذکر شده است. تحت این شرط در چهار جهت یا چهار مسئله بحث می شود:

مسئله اول: شرطیت بلوغ در زکات نقدین.

مسئله دوم: شرطیت بلوغ در زکات غلات و مواشی.

مسئله سوم: شرطیت بلوغ در تمام حول (یک سال).

مسئله چهارم: عدم شرطیت بلوغ در مال التجارة صبی.

ادله مسئله اول :

دلیل اول، اجماع: این مسئله اجماعی است و هیچ خلافتی از فقهای شیعه در آن نقل نشده، مگر عبارتی از ابن حمزه در «وسیله» که گفته است: «یتعلق الزکاة بمال الصبی و یجب علی الولی ادائها» که احتمال می رود مقصود از مال صبی، مال التجارة صبی باشد که استحباب آن هم مسلم است. پس تقریباً می توان گفت مسئله اجماعی است و شاید بیشتر از اجماع باشد؛ یعنی یک نوع تسالم فقهی و فتوایی و عملی بر عدم زکات در نقدین صبی وجود دارد که بهترین و قوی ترین دلیل قطعی در این مسئله است.

اما علمای عامه در این مسئله اختلاف دارند. مشهور آنان قائلند که به مال صبی مثل مال بالغ، زکات تعلق می گیرد. برخی هم مثل ابو حنیفه و ابن شبرمه به عدم تعلق زکات به مال صبی قائلند، مگر در مال التجارة. بعضی هم مثل اوزاعی و لیث و ابن ابی لیلیا قائل به تعلق زکات به اموال صبی بوده، ولی گفته اند اخراجش واجب نیست، نه بر خودش و نه بر ولیش، بلکه بعد از بلوغ باید آن را پردازد. استدلال های دیگری نیز غیر از اجماع قطعی، بر نفی زکات در مال صبی بیان شده که جای بحث و بررسی دارد:

دلیل دوم، ادعای قصور مقتضی: چون ادله زکات به لسان تکلیف است، شامل صبی نمی شود. وقتی دلیل جعل زکات، قاصر از شمول صبی بود و اطلاق نداشت، مقتضای اصل، عدم وجوب زکات است.

اما چرا ادله زکات اطلاق ندارد؟ در پاسخ گفته اند: آیات اطلاق ندارد؛ زیرا اولاً آیات تشریح زکات به لسان تکلیف است و تکلیف شامل صبی نیست، خصوصاً اینکه عطف بر صلاة شده است: «أقیموا الصلاة و آتوا الزکاة» و وجوب صلاة شامل صبی نیست. ثانیاً، مخصص ها و مقیدهای متصلی مانند واضح بودن شرطیت بلوغ در تکالیف، یا ادله منفصله ای مانند ادله شرطیت بلوغ در تکالیف

الزامی، ادله امر به اداء زکات را مقید به بالغین می کند و به تبع آن، مدلول وضعی که ثبوت حق در مال است هم مقید می شود. به تعبیر دیگر مفاد مدلول مطابقی این آیات تکلیف است و مدلول التزامی آنها وضع است؛ یعنی در باب زکات، اضافه بر وجوب تکلیفی، حقی و ملکی هم برای فقرا وضع شده که مدلول التزامی تکلیف است. پس اگر مدلول مطابقی ذاتاً مقید به بالغین بود، مدلول التزامی هم در همان حد است، یا اگر مدلول مطابقی با مقید منفصل در غیر بالغ از حجیت ساقط شد، مدلول التزامی هم به تبع آن ساقط می شود. پس بنا بر قاعده تبعیت دلالت التزامی از دلالت مطابقی در حجیت که یک مبنای اصولی معروف و مورد قبول است، قصور مقتضی در مورد آیات روشن است.

اما در مورد روایات ممکن است ادعای اطلاق شود؛ مثلاً در روایت «فی کل اربعین شاة شاة»^۸، قید مالک بالغ نیامده است، پس اطلاق دارد و شامل صبی هم می شود. در پاسخ گفته شده که در این روایات اگر چه به حسب ظاهر قید بلوغ نیامده است، ولی اطلاق ندارند؛ چون در مقام بیان از این ناحیه نیستند، این روایات در مقام بیان نصابند و «ما فیہ الزکاة» را بیان می کنند نه «من علیه الزکاة» را. نقد دلیل دوم: این بیان تمام نیست؛ زیرا هم در آیات و هم در روایات، می توان اطلاقی پیدا کرد که شامل صبی بشود. زکات، دو جنبه دارد؛ یکی جنبه تکلیف به اداء زکات است که یقیناً شامل صبی نیست؛ زیرا صبی مکلف نیست، جنبه دیگر آن وضع است؛ یعنی بخشی از مال زکوی، ملک فقیر است، این حکم وضعی است و ثبوت آن در مال صبی معقول است. در استدلال مزبور گفته شده بود که آیات و روایات نمی تواند حکم وضعی را در مال صبی ثابت کند؛ زیرا مدلول مطابقی آنها تکلیف است نه وضع. ما در پاسخ عرض می کنیم: اولاً، دو دسته آیات در باب زکات داریم: یک دسته آیات امر به زکات و دیگری امر به اخذ

۸. وسائل الشیعه، ج ۹، باب ۶ از ابواب زکات الانعام، ح ۱، ص ۱۱۶.

زکات است: «خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكّیهم». این امر خطاب به پیامبر است برای اخذ زکات، نه به مالک مال برای ادای زکات؛ یعنی به پیامبر می‌فرماید: در اموال اغنیا زکات است و ای پیامبر این زکات را از آنها بگیر. این آیه، آیه تشریح زکات است و در روایات آمده که این آیه در ماه رمضان نازل شد و پیامبر آن را تلاوت فرمودند و یک سال مهلت دادند، سپس بعد از یک سال عمال خود را فرستادند تا زکات را جمع‌آوری کنند. عنوان «أموالهم» در این آیه، اعم از مال کبیر و صغیر است. پس در این آیه از ابتدا حکم وضعی زکات بیان شده و نبی مکلف به اخذ آن شده است و وجهی برای ادعای اختصاص آن به بالغ نیست. ذیل آیه؛ یعنی جمله «تطهرهم و تزكّیهم» موجب تقييد نیست - هر چند ادعای تقييد را ابن ادریس در سرائر، علیه مشهور قدما مطرح کرده است و برخی دیگر آن را دنبال کرده‌اند -؛ زیرا مقصود آن بیان حکمت و آثار تشریح زکات است نه تقييد موضوع آن و الا باید زکات، مخصوص به گناهکاران باشد.

ثانیاً: آیات دیگری مثل «آتوا الزكاة» که امر به زکات است؛ نیز اطلاق دارد و اینکه گفته شده مدلول مطابقی آن تکلیفی بوده و از صبی ساقط است پس به تبع آن مدلول التزامی هم ساقط می‌شود، تمام نیست؛ زیرا این تبعیت در جایی تمام است که حکم وضعی مستفاد از آیات به تبع تکلیف باشد؛ مثل «أقیموا الصلاة» که می‌گوییم ملاک و مصلحتی در صلاة وجود دارد که مدلول التزامی آن است و اگر در جایی تکلیف ساقط شود - مثلاً از باب امتناع اجتماع امر و نهی - دال بر ملاک هم، دیگر وجود نخواهد داشت. در آن مسئله، این سخن درست است که ملاک و مصلحت، مدلول التزامی است و اگر مدلول مطابقی ساقط شد، مدلول التزامی هم از حجیت ساقط می‌شود. اما چون این آیات در باب اموال و ادای حقوق دیگران است، وقتی تکلیف کند که این اموال را بدهید، ظهور خطاب در این است که این تکلیف به تبع وضع است، نه وضع به تبع تکلیف؛ یعنی معنای خطاب «آتوا الزكاة» این است که در

مال شما حقی متعلق به دیگری وجود دارد و چون این حق اوست پس باید آن را ادا کنید. چنان که در باب معاملات، مثلاً روایاتی می‌گویند: «یحرم بیع العذرة» یا «ثمن العذرة سحت»، درست است که مدلول مطابقی این روایات، تکلیف و حرمت است، ولی روشن است که این تکلیف به سبب حکم وضعی است؛ یعنی چون معامله باطل است و ثمن در ملک طرف مقابل باقی است، تصرف در آن حرام است. امر به ادای زکات نیز همین گونه است؛ یعنی در این قبیل اوامر، حکم وضعی، مدلول مطابقی می‌گردد، مثل امر به شستن متنجس که شامل صبی هم می‌شود؛ زیرا ارشاد به نجاست است؛ یعنی چون نجس است باید شسته شود.

پس مفاد آیات، حکم وضعی است که شامل صبی هم می‌شود. به عبارت دیگر این حکم وضعی، مدلول التزامی این آیات نیست، بلکه مدلول مطابقی آنهاست. اوامری که رافع تکلیف از صبی است، در این مورد تکلیف را رفع کرده، ولی وضع به حال خود باقی است. بنابراین، اطلاق حکم وضعی در این آیات برای اموال صبی هم محفوظ است و شامل آن هم می‌شود.

اما نسبت به روایات که گفته شد: همه روایات در مقام بیان نیستند، این هم قابل تأمل است؛ زیرا نسبت به برخی از روایات باب زکات می‌توان گفت در مقام بیان اصل تعلق زکات به اموال مردم است؛ مثل روایت سُماعة بن مهران از ابي عبدالله(ع):

ان الله عز وجل فرض للفقراء في اموال الاغنياء فريضة لا يحمدون الا باذائها

وهي الزكاة، بها حقنوا دمائهم وبها سموا المسلمين.^۹

این گونه روایات اطلاق دارند؛ زیرا در مقام بیان تعلق زکات به اموال اغنیا هستند و اطلاق آنها شامل صبی غنی هم می‌شود.

دلیل سوم، تمسک به روایات رفع قلم: روایات «رفع القلم عن الصبی»

۹. وسائل الشیعة، ج ۹، باب ۴ از ابواب زکات، ح ۲، ص ۳۲.

تکلیف و حکم وضعی هر دو را رفع می‌کند؛ زیرا این روایات ظاهر در رفع قلم تشریح از صبی است و قلم تشریح اعم از تشریح تکلیف و تشریح احکام وضعی است. برخی نیز کلمه «قلم» را به معنای مطلق تشریح نمی‌گیرند، بلکه آن را به معنای خصوص تشریحاتی می‌دانند که ثقل و سنگینی بردوش مکلف دارد، بدین معنا نیز شامل حقوق و پرداخت‌های مالی می‌شود. خلاصه، به اطلاق حدیث «رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم» برای رفع تکلیف و رفع وضع، تمسک شده است. پس این حدیث، هم مخصّص و مقید ادله‌ای مثل آیه «خذ من اموالهم صدقة» است که ناظر به حکم وضعی است و هم مخصّص و مقید روایاتی است که ادعا شده، اطلاق دارند، بلکه این حدیث ناظر و حاکم بر ادله احکام اولیه است. البته اطلاق «رفع القلم» شامل باب ضمانات صبی در اتلاف مال غیر نمی‌شود، نه به سبب اینکه قلم خاص تکلیف است، بلکه چون خلاف امتنان است و ظاهر حدیث رفع قلم، امتنان است.

نقد دلیل سوم: این استدلال هم از دو جهت تمام نیست: یکی اینکه «رفع القلم» به معنای قلم تشریح نیست، بلکه کلمه «قلم» در اینجا کنایه است و در باب استعمالات کنایی بایستی دید معنای مکنی^۲ عنه بر حسب فهم عرف و مناسبات لغوی و عرفی چیست؟ معنای مکنی^۲ عنه در اینجا آن است که چون صبی و مجنون و نائم و امثال اینها به سبب صغر یا نبود عقل یا اراده، مسلوب الاختیار و بی اراده هستند، مسئول و مؤاخذ نیستند و این معنا با رفع حکم تکلیفی که موجب مسئولیت و مؤاخذه است تناسب دارد نه با رفع حکم وضعی و حقوق مالی که ربطی به اراده و اختیار ندارد. و لذا از این حدیث بیش از این استفاده نمی‌شود که رفع قلم یعنی رفع تکلیف یا تشریحی که تبعات و مسئولیت و مؤاخذه بر آن مترتب شده است؛ چون مسئولیت و مؤاخذه مستلزم اراده کامل است تا هر کس نسبت به نتیجه فعلی که با اراده خود انجام داده، مسئول باشد و لذا همین تعبیر رفع قلم در باب خطا و

نسیان هم آمده است؛ چون در آن هم اراده نیست.

بنابراین از حدیث «رفع قلم» بیش از رفع تکلیف استفاده نمی شود و لذا احکام وضعی مانند ضمانت ها و حقوق مالی یا طهارت و نجاست را در بر نمی گیرد تا لازم باشد گفته شود در جایی که خلاف امتنان باشد، مرفوع نمی شود. علاوه بر این که خود این سخن هم درست نیست؛ زیرا رفع ضمان در اتلاف صبی اگر چه خلاف امتنان بر دیگری است، اما نسبت به خود صبی طبق امتنان است. در حدیث «رفع القلم عن الصبی» اشاره نشده که این رفع برای امتنان بر همه است، آنگونه که در حدیث «رفع» ، عنوان «عن امتی» آمده که ظهور در امتنان بر همه امت دارد، بلکه ظاهر حدیث «رفع القلم عن الصبی» آن است که تنها امتنان بر صبی است و امتنان بر صبی در رفع ضمان هم ثابت است.

پس، اولاً اصل این استظهار تمام نیست و حدیث «رفع قلم» یا «جری قلم» بیش از تکلیف را رفع یا وضع نمی کند. ثانیاً اگر خلاف امتنان بودن وضع زکات در مال صبی، مانع از اطلاق باشد، نفی حق زکات برای فقرا نیز خلاف امتنان بر فقرا خواهد بود.

دلیل چهارم، تمسک به روایات: این وجه تمام است؛ زیرا روایت های فراوانی، تعلق زکات به مال یتیم را نفی کرده و ظاهر بلکه صریح آنها رفع حکم وضعی است. حدود بیست روایت در این مسئله هست. این روایات مستفیضه بوده، بلکه در حد تواتر است و اطمینان به صدور برخی از آنها از معصومین حاصل می شود. از نظر سند هم اگر نگوییم سند همه، لا اقل سند اکثر آنها صحیح است. پس قدر متیقن این روایات که همان نفی زکات نقدین از صبی است، ثابت می شود. عنوانی که در این روایات آمده، عنوان یتیم است، مانند صحیحۀ محمد بن مسلم: «سئلته عن مال الیتیم، فقال: لیس فیہ زکات»،^{۱۰} و صحیحۀ زراره از ابی جعفر (ع):

۱۰. وسائل الشیعه، ج ۹، باب ۱ از ابواب من تجب علیه الزکاة، ح ۷، ص ۸۵.

قال: «ليس في مال اليتيم زكاة»^{۱۱}، یا صحیحہ حلبی از ابی عبداللہ (ع): «في مال اليتيم، عليه زكاة؟ فقال: إذا كان موضوعاً فليس عليه زكاة فإذا عملت به فانت له ضامن والريح لليتيم»^{۱۲}، یا روایت زراره و محمد بن مسلم: «أنهما قالا: ليس على مال اليتيم في الدين والمال الصامت شيء»^{۱۳}، (مال صامت یعنی مالی که با آن تجارت نشده و حفظ شده باشد که معمولاً به صورت نقدین است). اینجا اشکال شده که چون این روایات در بردارنده عنوان «یتیم» است، چگونه از آنها حکم مطلق صغیر و غیر بالغ را استفاده می کنیم؟ در پاسخ گفته شده است: تعبیر یتیم خصوصیتی ندارد و منظور از یتیم همان صغیر است، ذکر یتیم به جهت این است که صغیر چنانچه یتیم نباشد مال مستقل ندارد و معمولاً در اثر فوت پدر است که صغیر مال دار می شود. همچنین به جهت ضعف یتیم و لزوم حفظ مال او که سرپرستی ندارد، سؤال از زکات مال یتیم شده است و گرنه خصوصیتی در عنوان «یتیم» وجود ندارد و نه عرف عام و نه متشرعه، خصوصیتی از آن نمی فهمد. بنابراین مال یتیم در این روایات، حمل بر مطلق مال صبی می شود. البته قرائن دیگری هم در این روایات وجود دارد که مقصود از یتیم همان صغیر است؛ از جمله در برخی از آنها عنوان صغیر آمده است؛ مثلاً در روایت محمد بن فضیل آمده است:

سئلت عن أبي الحسن الرضا عليه السلام عن صبيبة صغار لهم مال بيد أبيهم أو

أخيهم هل يجب على ما لهم زكاة؟ قال: لا يجب في ما لهم زكاة حتى يعمل به.^{۱۴}

در فرض سؤال آمده است که این بچه ها، پدر هم دارند؛ چون گفته شده که

«مال آنان در دست پدرشان و یا برادرشان است».

۱۱. همان، باب ۱ از ابواب من تجب عليه الزكاة، ح ۸، ص ۸۵.

۱۲. همان، باب ۱ از ابواب من تجب عليه الزكاة، ح ۱، ص ۸۳.

۱۳. همان، باب ۱ از ابواب من تجب عليه الزكاة، ح ۲، ص ۸۳.

۱۴. همان، باب ۲ از ابواب من تجب عليه الزكاة، ح ۴، ص ۸۸.

پس مفاد این روایات آن است که در مال کسی که صغیر است زکات نیست. این روایات، مقید اطلاق ادله ثبوت زکات در اموال اغنیا است. البته اکثر این روایات در باب نقدین است، گرچه در مورد بعضی از آنها مانند روایت زراره - سئلته عن مال الیتیم ... - می توان ادعای اطلاق کرد.

در اینجا بحث دیگری وجود دارد و آن این است که نسبت این روایات با ادله هریک از انواع زکات مثل زکات غلات، زکات نقدین، زکات مواشی، عموم و خصوص من وجه است و عموم و خصوص مطلق نیست؛ چون هریک از آن ادله شامل غلات یا مواشی یا نقدین صبی و غیر صبی می شود و این روایات - روایات نفی زکات - شامل هریک از انواع زکات در اموال صبی می شود. پس چگونه آنها را با این روایات تخصیص بزنیم؟ جواب داده اند که این اشکال وارد نیست؛ زیرا لسان روایات نفی زکات، لسان حکومت است و نیاز به نسبت سنجی میان آنها و ادله انواع زکات نیست. لسان این روایات می گوید زکاتی که در مال مقرر شده است در مال صبی نیست و چون اصل زکات را فرض کرده ناظر بر ادله زکات است و ادله ناظر ادله حاکم هستند. همان گونه که می گویند «لا حرج» و «لا ضرر» ناظر به ادله احکام اولیه است و نسبت سنجی میان آنها و ادله احکام اولیه لازم نیست و اگر چه نسبت لا حرج و لا ضرر با تک ادله هریک از احکام اولیه عموم من وجه است، لا حرج و لا ضرر بر آن ادله حاکمند. اینجا نیز چنین است و چون دلیل نفی زکات از مال یتیم، اصل زکات را فرض کرده است، ناظر به ادله تشریح زکات در تک تک اموال زکوی است و آن زکات را در مال یتیم نفی کرده است، بنابراین مقدم بر همه ادله زکات در اموال زکوی است و آنها را تقیید می زند. البته اگر نسبت سنجی هم کنیم، باز می توان گفت نسبت میان آنها عام و خاص مطلق است؛ زیرا اگر چه این روایات نسبت به ادله زکات در هریک از اموال زکوی عموم من وجه است، ولی نسبت به مجموع آن ادله، عموم مطلق است و این مقدار برای تخصیص و تقیید اطلاق ادله زکات کافی است.